

## معنا شناسی عشق در بازخوانی متون عرفانی

### بر بنیان نظریهٔ ربط<sup>۱</sup>

### مینا بهنام<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۰۹

#### چکیده

پژوهش حاضر به بازکاوی معنای عشق در گذر از متون عرفانی می پردازد. نظریهٔ ربط اسپریر و ویلسون که بنیادی زبانی دارد و در گروه مقولات کاربردشناسی شناختی قرار می گیرد، چارچوب نظری این پژوهش را شکل داده است. ماحصل این پژوهش نشان می دهد در بازخوانی متون عرفانی (بررسی موردی در یک غزل از دیوان حافظ) از منظر مخاطب، عشق معنایی تجویزی و از پیش تعیین ندارد و اساساً پدیده ای متکثر است و از آنجا که بیان تجربه های متفاوتی در حوزهٔ عرفان چنانکه عرفا گفته اند با کلمات و عبارات غیر ممکن است، پیام عارف در قالب نظام متشکل از انگاره های بافتی به صورت تلویحی به مخاطب عرضه شده و همین مسأله سبب ایجاد تکثرات معنایی بیرون از جهان عرفان شده است. بر اساس نظریهٔ ربط این تلویحات طیفی از اشارات قوی و ضعیف را شامل می شوند که خوانندهٔ متن بسته به اطلاعات دانشنامه ای و داشته های حافظهٔ بلند مدت و کوتاه مدت و نیز بافت ادراکی خود و موارد دیگر به تفسیر آن ها می پردازد و هر زمان که انتظار وی از ربط پیام گوینده کافی ب نظر برسد، دست از تلاش بر می دارد.

علاوه بر آن با استفاده از پرسشنامه ای که بر مبنای نظریهٔ ربط و اهمیت دلالت های بافتی بر روش فهم اکتشافی کلام تهیه شد عواملی همچون سن، جنس، تحصیلات، اعتقادات و... مورد بررسی قرار گرفت و نشان داد که برخی از این عوامل می تواند بر دریافت خواننده از عشق در بازخوانی متون عرفانی و جز آن اثرگذار باشد.

واژه های کلیدی: نظریهٔ ربط، عشق، متن عرفانی، تعیین و تکثر معنا.

<sup>۱</sup> . شناسه دیجیتال (DOI): [10.22051/jml.2023.44120.2480](https://doi.org/10.22051/jml.2023.44120.2480)

<sup>۲</sup> . دکتری زبان و ادبیات فارسی، مدرس دانشگاه حکیم سبزواری، مشهد، ایران. ایمیل: [mn\\_behnam@yahoo.com](mailto:mn_behnam@yahoo.com)

## مقدمه و بیان مسأله

در خوانش متون عرفانی همواره این چالش وجود داشته است که غرض گوینده از بیان عشق چیست و خاستگاه آن کجاست. در این راستا تلاشهای بسیاری صورت گرفته است. عرفا و همچنین محققان و نظریه پردازان متاخر نیز همواره این پرسش را بر رسیده اند و به اتفاق آرا معتقدند که نمی توان تعریفی برای عشق متصور شد.

محبی الدین ابن عربی درباره عشق که آن را دین و ایمان خود می داند می گوید: «هرکس که عشق را تعریف کند آن را نشناخته و کسی که از جام آن جرعه ای نچشیده باشد آن را نشناخته و کسی که گوید من از آن جام سیراب شدم آن را نشناخته که عشق شرابی است که کسی را سیراب نکند» (۱۳۹۵: ۱۱۱). همچنین خواجه عبدالله انصاری در «باب العشق» رساله محبت نامه تصویری وهم انگیز و انتزاعی از عشق عرضه می کند: «اگر بسته عشقی خلاص مجوی و اگر کشته عشقی قصاب مجوی؛ که عشق آتشی سوزان است و بحری بی پایان است. هم جان است و هم جان را جانان است و قصه بی پایان است و درد بی درمان است و عقل از ادراک وی حیران است و دل از دریافت وی ناتوان است. نهان کننده عیان است و عیان کننده نهان است. اگر خاموش باشد دل را چاک کند و از غیر خودش پاک کند. عشق درد نیست ولی به درد آرد. بلا نیست ولیکن بلا را به سر مرد آرد. چنانکه علت حیات است همچنان سبب ممات است. هرچند مایه راحت است پیرایه آفت است. محبت محب را سوزد نه محبوب را و عشق طالب را سوزد نه مطلوب را...» (۱۳۴۹: ۱۲۵).

مولوی نیز در دشواری توصیف عشق چنین می گوید: «بسیار کس باشد که دلش از این سخنان پر باشد. الا به عبارات و الفاظ نتواند آوردن، اگرچه عاشق و طالب و نیازمند این باشد. عجب نیست و این مانع عشق نباشد، بلکه خود اصل دل است و نیاز و عشق و محبت. همچنان که طفل عاشق شیر است و از آن مدد می یابد و قوت می گیرد و مع هذا نتواند شرح شیر کردن و حد آن را گفتن و در عبارت نتواند آوردن که من از خوردن شیر چه لذت می یابم و به ناخوردن او چگونه متألم و ضعیف می شوم و بالغ اگرچه به هزار گونه شیر را شرح کند و وصف کند، اما او را از شیر هیچ لذت نباشد و از آن حظ ندارد.» (۱۳۸۸: ۴۵)

از این دست سخنان و تلاشها برای یافتن معنا و درک درستی از مفهوم عشق در متون عرفانی بسیار است و بسیاری نیز گفته اند و باز گفته اند. به علاوه با یک جستجوی ساده در حضور عام پدیده عشق در جهان در می یابیم که این امر نه فقط دل مشغولی عرفای ما بوده، بلکه حتی فلاسفه عرفان مسلک نیز از عشق در راستای عقل و گاه در تقابل با آن تأکید ورزیده اند. از ایشان که بگذریم در مقولات روان شناختی مدرن نیز عشق را در مقام یکی از حالات و درونیات روح آدمی بر رسیده اند و حتی آن را به شکل مدون و چارچوب مند مورد تحلیل قرار داده اند.<sup>۳</sup>

اما آنچه دغدغه اصلی این پژوهش محسوب می شود دریافتن معنایی تثبیت شده و تجویزی برای عشق نیست؛ این خود به لحاظ ایدئولوژیک با رویکرد پژوهش در تعارض است. یک دسته بندی کلاسیک از عشق، آن را به دو نوع حقیقی و مجازی یا به تعبیری زمینی یا آسمانی تقسیم کرده است. این دسته بندی، هستی شناسی عشق را در منظر خواننده آگاه به

<sup>۳</sup>. بنگرید به نظریه رابرت استرنبرگ روان شناس آمریکایی <https://philosophyar.net/dinani/love-in-mysticism>

کلافی پیچیده تبدیل کرده است که نمی توان برایش معنایی جز عشق به پروردگار متصور شد. شاید عدم امکان اثبات مدعای برخی از عرفا سبب شده عده ای به روایت «المجاز قنطره الحقیقه» استناد کنند و برخی به مفهوم وحدت در کثرت (که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو) پردازند. چنین به نظر می رسد که این امر ما را به قلمرو تفسیر ادبی می برد. «اگر ندانیم هدفمان از تفسیر اثر چیست جست و جوی معیارهایی برای تفسیر درست بیهوده خواهد بود» (اسکیلئوس، ۱۳۹۳: ۱۳۹)

با این اوصاف ذکر این نکته ضروری است که در قلمرو ادبیات عرفانی حلقه اتصال برای اثبات تکثر معنایی نیاز است و آن یافتن دال مرکزی عشق و شبکه معنایی در پیوسته با آن است. البته منظور نگارنده از تکثر به مثابه فوران معنای بی پایان نیست بدون آن که سرمنشأ و هدفی از فهم متن در برداشته باشد چنانکه بارت و فوکو دچار این سوء برداشت هستند که «هر چه معنا بیشتر باشد بهتر است.» از سوی دیگر با توجه به نظریه های ادبی مدرن، یکسان قلمداد کردن معنای اثر ادبی با نیتی که مولف هنگام نگارش اثر داشته محملی ندارد، اما باید شاخصه هایی بر سر معناهای ممکن متن وجود داشته باشد تا آن متن بتواند هم چنان متن نشان دار باقی بماند و هویت اثر حفظ گردد. برای نمونه غزلی از حافظ، سعدی و مولوی را با موضوع عشق در نظر بگیرید که به دلیل شاخصه های فردی دارای ویژگیهایی هستند که هر یک را از دیگری متمایز می کند و نمی توان یک تفسیر مشترک از عشق در شعر هر سه شاعر عرضه کرد. این پرسش مطرح می شود که این نگرش در دریافت معنای واحد و جز آن ثبات یافته است و هیچ خواننده ای نمی تواند به حصول یک تفسیر معنایی از شعر هر سه شاعر دست یابد؟

## پرسشهای پژوهش

- بر بنیان نظریه ربط ارتباط صحیح و مؤثری میان عارف (شاعر) و مخاطب صورت گرفته است؟
- تلویحات و استعاره های عرفانی تا چه حد بر دریافت معنی از سوی مخاطب اثر می گذارد؟
- چه عواملی بر تغییر تفسیر معنایی عشق در یک متن واحد اثر گذار است؟

## پیشینه پژوهش

اگر گذشته پژوهشهای مرتبط با این مقاله را به دو بخش قسمت کنیم بخش اول به میراث دیرینه عشق و اهمیت آن در حوزه ادبی می رسد که فراوان است و ذکرش در این مقال نمی گنجد.<sup>۴</sup> از باب نمونه از مقالات متأخر محمد رحمانی و دیگران (۱۳۹۶) در مقاله «جریان شناسی نظریه عشق الهی در متون عرفانی فارسی (از آغاز تا قرن نهم هجری)» به بررسی ریشه های گفتمانی جریان های موافق و مخالف شکل گیری و گسترش نظریه عشق الهی در عرفان اسلامی پرداخته است. همچنین بهمین نزهت و دیگران (۱۳۹۷) در پژوهشی با عنوان «سیر و تطور نظریه «عشق» در آرا و اندیشه های عرفانی- فلسفی

<sup>۴</sup> . برای آشنایی با آثاری در باب عشق بنگرید به: «مسائل عشقی» تدوین محمدتقی دانش پژوه در مجموعه سخنرانیهای دومین کنگره تحقیقات ایرانی به کوشش حمید زرین کوب. مشهد. ۱۳۵۲. صص ۶۲۶-۶۴۷.

روزبهان و ابن دباغ» ضمن بهره گیری از نظریه معنا، به واژه‌شناسی عشق و محبت، تفکیک آن دو از هم و نیز تعیین و تحدید مفهوم هر یک از این دو واژه به حیث عرفانی و فلسفی در آثار روزبهان بقلی شیرازی و ابن دباغ پرداخته است.

بخش دوم به کاربرد نظریه ربط اسپربر و ویلسون در حوزه زبان و گفتار مربوط است و با توجه به خاستگاه نظریه و هم سنجی آن با مقولات زبانی منطقی می نماید. مقالات بسیاری به ویژه در حوزه لهجه ها و مصطلحات خاص زبانی بر بنیان این نظریه نگاشته شده است. در حوزه ادبیات مقاله مفید و قابل تأملی با عنوان «بررسی چگونگی دریافت معنای گوینده در استعاره بر اساس نظریه ربط در شعر قیصر امین پور» از محمد جواد عرفانی و نرجس کوچکی (۱۴۰۱) قابل ذکر است. نگارندگان پس از مقدمه ای در باب نظریات گرایس و ویلسون نتیجه میگیرند که تلویحات شعری قیصر امین پور دایره برداشت های متفاوت از شعر او را وسعت بخشیده است و این مسأله به دلیل نوع نگرشهای ایدئولوژیک و نگاه فلسفی خاص او به جهان قابل توجه است. همین موضوع باعث اقبال خوانندگان به شعر قیصر امین پور و تأثیرگذاری بیشتر آن گشته است.

### بنیان نظری پژوهش

کاربرد شناسی شناختی (Cognitive Pragmatics) یکی از شاخه های زبان شناسی است که به مطالعه و بررسی معنا در بافت زبانی می پردازد و عواملی را بررسی می کند که بیشتر از دانستن معنای جملات، بر تفسیر متن ها اثر گذار است و الزاماً در بر گیرنده تفسیر مقصود گوینده در بافتی خاص و چگونگی تأثیر بافت بر مخاطب می باشد (آقاگل زاده، ۱۳۹۲: ۱۳۰). جورج یول معتقد است به مدد کاربردشناسی می توان دریافت از مجموع آنچه بر زبان گوینده جاری شده، چه میزان پیام به مخاطب منتقل شده است (۱۳۷۹: ۱۳).

به نظر کاپلان<sup>۵</sup> (۱۹۸۹) این که واژه یا عبارتی معنای خاصی داشته باشد به معناشناسی مربوط است. ولی دلیل نسبت دادن معنای خاصی به یک واژه یا عبارت و این که چرا از یک عبارت معنای خاصی اراده شده، ارتباطی به معناشناسی ندارد و صرفاً با کاربردشناسی مرتبط است (ستوده نیا و حبیب اللهی، ۱۳۹۳: ۵۷). از منظر کاپلان بافت از عناصر پایه ای پیرامون یک پاره گفتار (utterance) شامل گوینده، زمان، مکان و جهان ممکن که پاره گفتار در آن ایجاد شده، شکل گرفته است. مقصود از پاره گفتار سطح ملموس زبان است. به عبارت دیگر صورت گفتاری یا نوشتاری زبان یا تحقق صوری جمله است (صفوی، ۱۳۹۴: ۴۴).

در راستای انتقال پیام به مخاطب و کشف معنی دن اسپربر<sup>۶</sup> و دیدر ویلسون<sup>۷</sup> تأکید می کنند برای تفسیر یک متن - خواه ادبی باشد یا نباشد - لازم است بافتی که جمله ها در آن شکل می گیرند به دقت مورد بررسی قرار گیرد. به علاوه یکی از بخش های مهم در کاربرد شناسی نقش شنونده در تعبیر کلام است؛ زیرا کاربرد زبان علاوه بر گوینده، شنونده را هم به عنوان قسمتی از بافت کلامی در بر می گیرد. ما حاصل تلاش ایشان در قالب نظریه ربط مطرح شد که در حقیقت شکل

5. Kaplan

6. Dan Sperber

7. Dideran Wilson

توسعه یافته اصل ارتباط از اصول ۴ گانه همکاری زبانی (cooperative principles) پاول گرایس (Grice) است که به اصول تعاون شهرت دارد.

گرایس در سال‌های (۱۹۶۷) و (۱۹۷۸) دو مبحث نظریه معنای ضمنی (Theory of implicature) و نظریه پیشرفته تر اصل همکاری زبانی را مطرح کرد. بر اساس این نظریه به طور مختصر هر کلامی که منعقد می شود در صورت ایده آل بودن بر چهار پیش فرض استوار است: کمیت (Quantity)؛ کیفیت (Quality)؛ ارتباط (Relation)؛ شیوه بیان (Manner). بنابراین گوینده باید به شیوه ای سخن بگوید که مخاطب دچار سوء تعبیر نشود. تعاون زبانی بر بنیاد پیش فرض های گفته شده توصیه می کند به اندازه بگوید. به صحت سخن خویش باور داشته باشید و فقط آن چه را که به موضوع مربوط است کوتاه و روشن بیان کنید (گرایس، ۱۹۷۵: ۴۶).

ویلسون و اسپربر بر بنیان بخشی از نظریه گرایس، نظریه ربط را مطرح کردند. ایشان بر خلاف نظر گرایس بر این عقیده اند که گویندگان صرف رعایت اصل همکاری مرتبط شروع به سخن نمی کنند؛ بلکه ربط، یک ویژگی بالقوه است که در همه پدیده ها وجود دارد و هر محرک بیرونی یا بازنمون درونی که به عنوان ورودی در سیستم شناختی انسان پردازش می شود، ممکن است در موقعیت های خاص به او ربط پیدا کند. این موقعیت های خاص برای شخص در صورتی پیش خواهد آمد که حاصل پردازش مؤلف در بافتی از انگاره های موجود، یک تأثیر شناختی مثبت به همراه داشته باشد (اسپربر و ویلسون، ۱۹۹۵: ۲۶۰). «این تأثیر شناختی مثبت همان تفاوت های ارزشمند و ملموسی است که در انگاره های موجود شخص از پدیده های جهان اطرافش ایجاد می شود و به سه روش به دست می آید:

۱. ترکیب با انگاره های موجود و حصول دلالت های بافتی

۲. تقویت انگاره های موجود

۳. رد انگاره های موجود

مهمترین نوع تأثیرات شناختی که از پردازش یک داده ورودی به سیستم شناختی انسان حاصل می شود، دلالت های بافتی است (بیضایی و کوچکی، ۱۴۰۱: ۳۶۰). دلالت های بافتی اطلاعات جدیدی است که در نتیجه پردازش توأمان بافت و محرک یا ورودی که همان محتوای صریح پاره گفتار است، در سیستم شناختی شنونده یا خواننده به دست می آید.

در نظریه ربط این انتظار وجود دارد که پیام از حداکثر ربط میان گوینده و شنونده برخوردار باشد. اینکه چگونه می توان این ارتباط را توسعه داد به اطلاعات بافتی پیام مربوط است. در نتیجه هرچه ربط پیام بیشتر باشد تلاش ذهنی لازم برای تعبیر آن کمتر خواهد بود. به گفته اسپربر و ویلسون (۱۹۸۹) گوینده در تولید پاره گفتار، بر اساس این فرض عمل می کند که دریافت کننده از نظر منطقی با دست یافتن به اولین تعبیر ممکن، تلاش پردازشی خود را محدود می کند و همه جایگزین های دیگر را نادیده می گیرد (جم، ۱۴۰۰: ۶۲ به نقل از گالینانس، ۲۰۰۰: ۹۷).

بر اساس استدلال اسپربر و ویلسون شبکه شناختی انسان به گونه ای است که در درک داده های اطلاعاتی جویای عناصر ارتباطی است. پس بهترین تفسیر از یک گفته همانی است که با فرض یکسان بودن متغیرهای دیگر، نیازمند

<sup>۸</sup> پیش از گرایس، آستین (۱۹۶۲)، سرل (۱۹۶۹) و فرگه (۱۸۹۲) و دیگران در نظریه خود به مباحثی پیرامون کارگفت، پاره گفتار و معنا پرداخته اند.

<sup>۹</sup> نگارنده در مقاله ای با عنوان «بررسی سازه های غزل مولوی در تصویر سازی بر بنیان رویکرد فضای ذهنی» از منظری دیگر به این مسأله نگریسته است.

تلاش کمتری باشد و در عین حال بیشترین تأثیر شناختی را بر مخاطب بگذارد (۲۰۰۲: ۹۴). اسپربر و ویلسون برای رسیدن به این هدف فرضیه ای را با عنوان «روش فهم اکتشافی» در فرایند ارتباط مطرح می کنند.

نکته ای که نظریه ربط در تفسیر متن به روش فهم اکتشافی به آن اهمیت می دهد این است که همه متون به یک روش تفسیر می شوند. به عبارتی هیچ تفاوتی بین تفسیر جملات ساده و بدون صور خیال و جملاتی که صور خیال در آن به کار رفته است، وجود ندارد. همه جملات و پاره گفتارها به روشی مشابه تفسیر می شوند؛ یعنی با «در نظر گرفتن مقدماتی به عنوان ورودی و ترکیب آن با انگاره های بافتی و حصول یک سری نتایج به عنوان خروجی که به صورت منطقی از آن مقدمات قابل استنباط هستند یا لاقلاً توسط آن ها تضمین شده اند» (ویلسون و کارستون، ۲۰۰۸: ۳).

برای تفسیر متن به روش اکتشافی بررسی سه مورد زیر لازم است:

۱. ساخت محتوای صریح پاره گفتار (explicit utterance content)

۲. تدارک انگاره های بافتی (contextual assumption)

۳. استنتاج دلالت های بافتی و سایر تأثیرات شناختی از جمله تلویحات

شونده ای که از فهم اکتشافی مبتنی بر ربط در تفسیر پاره گفتار استفاده می کند، مدام تمام مراحل تفسیری ذکر شده را بررسی می کند، تغییراتی در آن اعمال می کند، بعضی موارد را تعدیل می نماید، انگاره های بافتی متفاوتی را امتحان می کند و در اولین تفسیری که دلالت های بافتی کافی یا سایر تأثیرات شناختی را نتیجه دهد و انتظارات ربط را برآورده سازد، متوقف می شود» (اسپربر و ویلسون، ۱۹۹۵: ۲۳۴ به نقل از بیضایی و کوچکی، ۱۴۰۱: ۳۶۲).

صفوی (۱۳۹۲: ۳۵) به دو دیدگاه در مورد معنی واژه اشاره دارد؛ دیدگاه نخست معنی جمله را از معنی گوینده متمایز می داند و معنی شناسی را از کاربردشناسی جدا می انگارد. دیدگاه دوم معتقد است هر واژه از مجموعه نامحدودی معنی بافتی وابسته برخوردار است. این دیدگاه به دلیل نگرش بافتی معنی جمله و معنی مراد گوینده را یکی می داند و به همین دلیل نیز بین معنی شناسی و کاربردشناسی تمایزی قائل نیست. در شکل افراطی این نگرش دوم، واژه اساساً دربرگیرنده معنی نیست و مفهومش تنها در پاره گفتار تعیین می شود.

بنابراین بسته به اینکه معنی از بافت مستقل باشد یا بدان وابسته باشد چالشی برای ادراک معنی ایجاد می شود که با تبیین چگونگی تغییر معنی در بافت های کاربردی در ارتباط است؛ یعنی واژه ها از معنی بافت بنیاد برخوردارند و در بافت های مختلف به گونه ای متفاوت تعبیر می شوند. البته معانی جدید واژگان که تحت تأثیر بافت پدید آمده اند در حافظه زبانی گویشوران ذخیره می شوند و در موارد مشابه به کار گرفته می شوند. بر همین اساس است که زبانشناسی شناختی نیز به جای معنا از شبکه شعاعی معنا سخن میگوید. در این انگاره برای معنا یک نمونه اصلی یا مرکزی به نام معنای مرکزی تصور می شود. در نتیجه شبکه ای از معانی وجود دارد که در آن هر واژه ای دارای یک معنای اولیه و ثانویه است که با گذشت زمان و بر اثر کاربرد آن در بافت های گوناگون، دستخوش گسترش معنایی می شود و معنای تازه ای را می پذیرد (بامشادی و همکاران، ۱۳۹۵: ۲)

همچنین بر اساس نظریه ربط هر گویشور مجموعه ای از داده های دانش نامه ای را در حافظه بلند مدت خود ذخیره دارد که بر بنیان دانش و تجربه های شخصی وی در ذهنش انباشت شده است و هنگامی که پیامی را دریافت می کند، در کسری از ثانیه آن را با اطلاعات زمینه ای خود ارزیابی می کند تا بتواند پیام گوینده را درک کند گوینده و شونده

تلاش می کنند تا به شکلی ناملموس بیشترین همکاری را در عملیات انتقال پیام با هم داشته باشند. حال اگر معنای ضمنی از ظاهر پیام آشکار نشود، شنونده با افزایش تلاش ذهنی پیام را استنباط می کند. اسپربر و ویلسون بافت را ساختاری روان شناختی و مجموعه ای از پیش فرض های شنونده درباره جهان توصیف کرده اند که نیروهای محرکه ای از بیرون بر آن اثر می گذارد (اسپربر و ویلسون، ۱۹۸۶: ۱۵). از این رو اطلاعات بافتی که بر فرهنگ تکیه دارد به شنونده کمک می کند تا از میان گستره وسیع دانش تجربی خود، مناسب ترین گزینه را انتخاب کند تا به ربط بهینه دست یابد و هم زمان کوشش ذهنی وی متوقف می شود.

## بحث و بررسی

بر بنیاد نظریه ربط هم زمان با درون دادهای ادراکی، دلالت های بافتی نیز بر کشف معنا اثر گذار است؛ بنابراین برای اینکه پیامی به تمامی فهم شود لازم است اطلاعات دریافتی با بافت اجتماعی، فرهنگی و زبانی شنونده که به صورت مجموعه ای مدون از تجربیات در ذهن وی انباشته است، ارتباط داشته باشد. پس صرف هم زبانی (برای مثال گویشوران فارسی) نمی تواند فرد را به سوی معنا رهنمون شود.

در این پژوهش بر سر اهمیت عشق در متون عرفانی نزاعی وجود ندارد و می کوشد تا از یک سو نگری و یا حتی کل نگری فاصله بگیرد و به چند بعدی بودن معنا اذعان دارد؛ البته نه آن گونه که در نظر بارت و فوکو معنا به تمامی متکثر است و با مرگ مؤلف می توان هر معنایی را از متون دریافت کرد. به تعبیر مارتین اسکیلئوس تصور متن به مثابه فوران معنای بی پایان برای خواننده اوهامی بیش نیست. گرچه می توان زنجیره های واژگانی با چند معنای متفاوت را در نظر گرفت. اما تصور اینکه متن می تواند هر معنایی داشته باشد، ناممکن است و از سویی دیگر فهم، پدیده ای ایستا و مطلق هم نیست. وی نظرگاه بارت و فوکو را درباره معنا که هرچه بیشتر باشد بهتر است به تمامی رد می کند (۱۳۹۳: ۱۵۹).

متون عرفانی اساساً ساختاری انتزاعی، تلویحی و غیر صریح دارند و عشق در شمار این مقولات است. با استناد به نظریه ربط، استنتاج دلالت های بافتی و سایر تأثیرات شناختی از جمله تلویحات موجود در پیام (متن عرفانی) در تبیین معنای عشق ضروری به نظر می رسد. محصول خروجی تفسیر که در اثر رفت و برگشت پی در پی محتوای صریح و اطلاعات دانش نامه ای و بافت حاصل می شود، همان دلالت های بافتی و تلویحات هستند. شاعر یا نویسنده متن عرفانی در صدد است که مخاطبش این دلالت بافتی را از متن برداشت کند، از این رو در محدوده ترجیحات و نیز توانایی های ادراکی و دانش نامه ای خود، متن را به شکلی تولید می کند که مخاطب با طی مراحل تفسیر آن را برداشت کند و انتظارات ربط را برآورده سازد. اما این امکان وجود دارد که در آن سوی تفسیر مخاطب به جای استنباط یک دلالت بافتی یا تلویح قوی در انتهای تفسیر پاره گفتار، چند تلویح ضعیف را برداشت کند که انتظارات او را از ربط برآورده ساخته و تکاپوی ذهنی وی متوقف شود. همین امر سبب می شود درک و دریافت فرد از واژه هایی چون نرگس، نگار، معشوق، یا حتی اشاره با ضمیر سوم شخص به چشم، طره، کمان ابرو و... در ادبیات عرفانی نظم و نثر از خوانشی به خوانش دیگر تفسیرهای متفاوتی را به همراه داشته باشد.

دو بیت زیر از حافظ و سعدی می تواند روشن گر اهمیت کشف دلالت های تلویحی در کلام باشد:

نرگس مست نوازش کن مردم دارش      خون عاشق به قدح گر بخورد نوشش باد (حافظ، غزل شماره ۱۰۵)

حجت آن است که گاهی کمری می بندد

ورنه معلوم نگشتی که میانی دارد (سعدی، غزل شماره ۱۷۴)

خواننده این دو بیت با فضای ذهنی و فکری خاص خود به مدد قوای تخیل به تفسیر می پردازد. نظر به اینکه به تفکیک دو گانه عشق معتقد باشیم از یک سو نشانه های درون شعری را به سمت معشوق زمینی رهنمون می شود و از دیگر سو نابسامدی زبان عرفان در انتقال مفهوم و لزوم استفاده از واژگانی از قلمرو زندگی روزمره به صورت ضمنی، وی را به سمت حقیقت متعالی هدایت می کند. اما آیا می توان گفت کدام یک برداشت درستی از متن است؟ در تلویحاتی از این دست (به تعبیر ویلسون تلویحات ضعیف) مخاطب در نوع و میزان استنباط تلویحات آزادی عمل دارد و مسئولیت نتایج تفسیر بر عهده او خواهد بود. طبق نظریه ربط فقط تلویحاتی پذیرفته اند که انتظارات ربط را برآورند و از اصل ربط بهینه و روش درک اکتشافی پیروی کنند.

به وضوح شاهد آن هستیم که در چندین قرنی که پشت سر گذاشتیم دوگانگی در مفهوم عشق که یک برداشت نادرست از مسأله است تبدیل به یک جهت گیری شده و امروز حقیقت عشق در هاله ای از ابهام قرار گرفته است؛ یعنی معنا دستخوش بازتولید و تغییر گشته است. حال این پرسش مطرح می شود که تفاوت از کجا نشأت می گیرد و محل اشکال به مفهوم باز می گردد یا به مصداق؟ «از دید معنی شناسان، واژه «عشق» از واژه های غیرارجاعی است؛ یعنی با اینکه معنی دار است و معنی خود را در همنشینی با واژه های دیگر در جمله نشان می دهد، ولی به مصداقی در جهان خارج از زبان ارجاع نمی دهد؛ به عبارت دیگر، این واژه اغلب در شرایطی به کار می رود که نمی توان فهمید گوینده به مصداق مشخصی ارجاع داده است یا نه» (نزهت، ۱۳۹۷: ۳۳).

عموماً شاعران عرفان مسلک معنای خاصی را در ذهن دارند و لفظی را برگزیده اند که بتواند ظرف مناسبی برای آن مفهوم باشد و معانی مورد نظر را به مخاطب منتقل کند. اما آنچه سر منشأ اختلاف است اینکه گاهی در انتخاب لفظ مناسب، خطا می کنند که این موجب می شود معنای مغایر با آن چه مقصودشان است به شنونده القا شود. ایشان بارها و بارها بر نارسا بودن واژگان در انتقال معنی عشق اذعان کرده اند و به ناچار برای انتقال تجارب عرفانی از واژگان کمک گرفته اند. با این حساب باید دید آیا الفاظ به کار گرفته شده روشن و واضح است و معنای دیگری را به ذهن متبادر نمی کند؟ به طور مثال به غزل شماره ۲۵۶ از دیوان شمس الدین محمد حافظ می پردازیم که مثال نقضی از این نمونه است و ابهاماتی را در بر دارد. در کلاسهای درسی، در مجامع علمی و حتی نشست های غیر تخصصی از متخصصان این حوزه پرسیده می شود که بالاخره حافظ عشق زمینی را تجربه کرده است یا عشق آسمانی. تبیین این مسأله و اقناع مخاطبان البته با دشواری های خاصی رو به رو می شود و منشأ تعارض در مباحثات را فراهم می کند.

هر آنچه ناصحِ مُشَفِّقِ بگویدت بپذیر  
که در کمینگه عمر است مکر عالم پیر  
که این متاعِ قلیل است و آن عطایِ کثیر  
که دردِ خویش بگویم به ناله بَم و زیر  
اگر موافقِ تدبیر من شود تقدیر

نصیحتی گنمت بشنو و بهانه مگیر  
ز وصلِ رویِ جوانان تمتعی بردار  
نعیم هر دو جهان پیش عاشقان به جوی  
معاشری خوش و رودی بساز می خواهم  
بر آن سرم که نوشم می و گنه نکنم



گر اندکی نه به وفقِ رضاست خرده مگیر  
 که نقشِ خالِ نگارم نمی رود ز ضمیر  
 حسود گو کرم آصفی بین و بمیر  
 ولی کرشمه ساقی نمی کند تقصیر  
 همین بس است مرا صُحبتِ صغیر و کبیر  
 خبر دهید به مجنون خسته از زنجیر  
 که ساقیان کمان ابرویت زُند به تیر

چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند  
 چو لاله در قدح ریز ساقیا می و مُشک  
 بیار ساغر دُر خوشاب ای ساقی  
 به عزم توبه نهادم قدح ز کف صد بار  
 می دو ساله و محبوب چارده ساله  
 دل رمیده ما را که پیش می گیرد؟  
 حدیث توبه در این بزمگه مگو حافظ

از آن جا که هر بافتی مجموعه ای از انگاره ها است که فرد آن ها را از حافظه طولانی مدت یا حافظه کوتاه مدت و فضای ادراکی خود بیرون می کشد، در گام نخست لازم است انگاره های موجود در بافت غزل روشن شود. انگاره هایی مانند نصیحت، ناصح مشفق، نعیم، متاع قلیل، عطای کثیر، گنه، تقدیر، تقصیر، رضای توبه که یک شبکه معنایی مذهب بنیان را تداعی می کند و دسته دیگر انگاره های معاشری خوش، رودی بساز، قدح، ساقی، می، نقش خال نگار، ساغر، قدح، کرشمه ساقی، دل رمیده، بزمگه و ساقیان کمان ابرو شبکه معنایی رند عاشق پیشه را به تصویر می کشد. بدین مشاهده است. خواننده متن در مقام شنونده با توجه به سار آن حافظ دانشنامه ای و بافتار ذهنی خود انتخاب بافت را محدود می کند تا بتواند به پیام شاعر به عنوان گوینده دست یابد (اسپیر و ویلسون، ۱۹۹۴: ۹۲).

شبکه تقابلی  
 انگاره های غزل

نصیحت، ناصح  
 مشفق، نعیم، متاع  
 قلیل، عطای کثیر،  
 گنه، تقدیر، قسمت  
 ازلی، رضا، توبه

عاشقان، قدح، ساقی،  
 می، نقش خال نگار،  
 ساغر، قدح، کرشمه  
 ساقی، می دو ساله،  
 محبوب چارده ساله،  
 دل رمیده، بزمگه و  
 ساقیان کمان ابرو و...

نمودار شماره ۲

معنای این غزل با توجه به دال مرکزی آن دست خوش تغییر و دگردیسی است. اگر عشق را دال مرکزی این غزل قلمداد کنیم انگاره های موجود در غزل مانند «وصل روی جوانان»، «معاشری خوش»، «کرشمه ساقی»، «می دو ساله» و «محبوب چهارده ساله» «ساقی کمان ابرو» دلالت های بافتی حداقل دو گانه ای را با خود به همراه دارد که هر یک در صدد

شرح ایبات بر بنیان قوانین و داده های ذهنی شارح (خواننده) و عواملی دیگر از این دست هستند و اگر پرسش و پاسخی میان یک نصیحت گو و نصیحت شنو در وادی مذهب باشد معنای دیگری به ذهن خطور می کند.

بنابراین در این غزل یا موارد مشابه با آن شبکه واژگانی یک گروه در بافتار خاص معنایی خود به نفع گروه مقابل تغییر ماهیت می دهد و به کلی به عقب رانده می شود. اینجاست که بحث برجسته سازی و حاشیه رانی مطرح می گردد که روشی برای حفظ و استمرار قدرت و دوام سلطه گفتمانی است؛ مسأله ای که نه فقط در مقوله عشق، بلکه در حوزه های متعددی چون جامعه شناسی و امر سیاسی و جز آن نیز کاربرد می یابد. بنابراین در این میان ایدئولوژی خواننده به شدت بر نوع برداشت و تغییرات معنایی آن مؤثر است و در بسیاری موارد تلاش می کند معنای مکشوفش را برای خوانندگان دیگر به اثبات رساند و معنای دیگری را به کلی نقض کند. از این منظر عشق یک دال شناور است که مدلول آن نیز شناور و غیر ثابت است و مدلول های متعدد دارد؛ خواننده ای که با این غزل مواجه می شود به پردازش انگاره های موجود می پردازد. لذا افراد متناسب با نظام معنا سازی و به قدر ظرفیت اندیشگی خود سعی دارند عشق را فهم و تفسیر کنند. این مسأله نتیجه یک تأثیر شناختی مثبت است که به عنوان دستاورد پردازش مؤلف در بافتی از انگاره های موجود برای انتقال پیام به مخاطب قابل ذکر است و منجر به دلالت های بافتی می شود که در نتیجه پردازش توأمان بافت و محرک (ورودی) که همان محتوای صریح پاره گفتار است، در سیستم شناختی شنونده یا خواننده به دست می آید.

بر بنیاد نظریه ربط دو مؤلفه اساسی شاعر و خواننده (مخاطب) در انتقال پیام و در امر فهم نقش شایان توجهی دارند، این پرسش مطرح می شود که با توجه به دوگانگی نظام واژگانی و معنایی در غزل فوق، میان حافظ و مخاطبانش یک ارتباط خوب و موفق در انتقال پیام صورت گرفته است؟ به خاطر داشته باشیم که در سنت شعری حافظ شیرازی که پشتوانه آن اندیشه های عارفانه و عاشقانه است این قبیل تقابلات چندان دور از ذهن و نادر نیست. بر بنیاد نظریه ربط لازمه یک ارتباط اثرگذار، وضوح پیام است و با توجه به عوامل درون متنی و نشانه های موجود در غزل مذکور معنای منتقل شده به مخاطب از وضوح لازم برخوردار نیست، خوانندگان در برداشت از متن در دو قطب رو در روی یکدیگر ایستاده اند.

از سوی دیگر شاید بتوان گفت حافظ تماماً این تقابل دو قطبی را در شبکه های معنایی غزل ایجاد کرده است تا از طریق سیالیت بافتی هم انتقال پیام و هم دریافت آن به تعویق بیفتد. مسأله ای که در سایر آثار عرفانی نیز به وضوح قابل مشاهده است. تجربه های عرفانی و مکشوفات متافیزیکی به دلیل نارسایی در بیان و گفتار و ضرورت بهره گیری از واژگان ملموس و آشنا نقش گوینده را کمرنگ کرده و حضور مخاطب در تفسیر متن پر رنگ می شود. وقتی اصل عشق در یک متن عرفانی با ابهام معنایی توأمان است و عارف از ادراک آن ناتوان چگونه می تواند بر بنیاد اصل ربط بهینه به درستی پیام را به مخاطب منتقل کند و هر اندازه بگوید از انتقال پیام ناتوان هستیم ممکن است بر برخی از خوانندگان که فضای ذهنی متفاوتی دارند اثر نکند و ایشان به دنبال کشف رابطه باشند. سوی این مسأله برخی به قصد انکار و پاک کردن صورت مسأله به بازخوانی یک متن می پردازند و این خود سبب تولید معانی جدید خود خواسته می گردد. شاعر معانی ذهنی اش را به صورت تلویحی و در قالب انگاره های دانش نامه ای بیان می کند؛ از این پس این مخاطب است که با توجه به عوامل

<sup>۹</sup> برای آگاهی بیشتر بنگرید به: شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۷). این کیمیای هستی: درباره حافظ. تهران: سخن.

پیش گفته به پردازش داده های عرضه شده در غزل می پردازد و بسته به آن ها تلویحات قوی یا ضعیف را فهم کند و به معنای اکتشافی از متن پی ببرد. حال این امکان وجود دارد که فهم او از تلویحات ضعیف، او را در سطح دانش نامه ای و قراردادی نگاه دارد یا اینکه به کشفی فراتر دست یابد.

اینکه چه عواملی سبب تغییر نگرش به معنای عشق می شود به طور مشخص به بافت پیرامون مخاطب باز می گردد. در دوره مدرن نگرش به پدیده عشق تغییرات معنایی وسیعی داشته و حتی بر بنیان قراردادهای ذهنی جامعه انسانی در برخی موارد تنزل یافته است. نرلیش (۱۹۹۰: ۱۸۱) تأکید می کند که واژه ها ماهیتی پویا و منعطف دارند و حامل معنایی ثابت و نهایی نیستند؛ از این رو در بستر فرهنگی یک جامعه و در چارچوب های گفتاری آن معنا می یابند. پس دامنه معنی داری واژه ها را شنونده در بافت زبانی تعیین می کند. تکرر معنای عشق به ویژه در دوران معاصر برخاسته از چنین نگرشی است. چراکه ساختارهای جامعه شناختی و بستر فرهنگی جامعه با تغییرات معناداری روبه رو شده است و هویت انسان مدرن با واقعیات ملموس پیرامون عشق و اتباع آن که با عقل جزئی دریافتنی است انس و الفت بیشتری دارد.

شاید بتوان گفت دسته بندی دو گانه کلاسیک که عشق را از یک منظر به حقیقی و مجازی و از منظری دیگر به زمینی و آسمانی تقسیم می کند، با توجه به نظریه ربط خالی از اشکال نباشد و لازم است در بازخوانی متون عرفانی به این مسأله توجه کرد. پافشاری بر تعریف و تثبیت معنایی تک بعدی و نهایی برای عشق به نوعی در تعارض با آموزه های عرفانی است: "مبحث وحدت در عین کثرت" بر لزوم وحدانیت معشوق تأکید می ورزد که به خودی خود راه عشق را از هر گونه هوس مبرا می کند. از منظر گفتمانی چگونه می توان میان این برداشت ها از یک همزیستی مسالمت آمیز و رویه ای صلح گونه بهره برد. تقسیم عشق به زمینی و آسمانی در یک نگاه تقلیل گرایانه می تواند به مسأله قداست و پاکدامنی عشق خدشه وارد کند؛ حال آنکه دامن کبریایی عشق از این معنی بری است. این واپس زنی معنایی از سوی دو گفتمان عشق حقیقی و مجازی در روساخت سبب مغفول ماندن کارکردهای معنایی زیرساختی عشق گشته است.

از سوی دیگر نظام گفتمانی عشق در نزاع بر سر تثبیت معنا تلاش می کند واقعیت و اصول پذیرفتنی و مناسب برای رابطه اجتماعی را گونه ای متفاوت و مختص به خود تعریف کند. «غیریت سازی های اجتماعی زمانی پیدا می شوند که هویت های مختلف همدیگر را نفی و طرد کنند» (سلطانی، ۱۳۸۷: ۷۶). بدیهی است که یک دانش مشترک پیش فرض ارتباطی فرستنده و گیرنده است و این دانش مشترک و تجربه شخصی در بستر فرهنگ پدیدار می شود. اما هر فهمی دامنه ای دارد و نمی توان این مهم را نادیده گرفت که ممکن است یک فرد در موقعیت های مختلف، فهم مختلفی از متن داشته باشد؛ خواننده بر اساس آنات فردی، معانی مختلفی را از یک متن درک می کند؛ در این میان پیش فرضها، پیش فهم ها، انتظارات و ذهنیت خواننده نقش تعیین کننده ای در فهم متون دارد. برای تأیید یا رد شدن این پیش فرض در عصر حاضر و در راستای تبیین نظریه ربط و کاربست آن در انگاره عشق، تعداد یکصد و پنجاه پرسشنامه میان افراد (زن و مرد) از سن ۱۸ تا ۷۵ سال در مکان های متفاوت با شاخصه های مختلف (دانشگاه، شرکت، اعضای خانواده و...) توزیع شده است. با این پیش فرض که طبق نظر اسپربر و ویلسون عوامل بافتی مانند جنسیت، طبقه اجتماعی، گویش، تربیت اعتقادی خانواده، سن و تحصیلات بر فهم و برداشت فرد (خواننده - شنونده) از مفهوم عشق اثر می گذارد.

این پرسشنامه حاوی شش سوال است که برای پاسخ به آن پنج گزینه (کاملاً مخالفم، مخالفم، نظری ندارد، موافقم، کاملاً موافقم) در نظر گرفته شده است. طراحی شش سوال از گذر یافته‌ها و مطالعات علمی نگارنده از خلال متون عرفانی و دانشگاهی صورت گرفته است. نتیجه این پرسشنامه با استفاده از آزمون‌های آماری<sup>۹</sup> بررسی و به شکل جدول ترسیم شده و در متن مقاله فقط دو جدول قید شده است:

برای سنجش پاسخ افراد به شش سوال پرسشنامه از آزمون رتبه علامتدار ویلکاکسون استفاده شده و پاسخهای افراد نسبت به سطح میانی نظری ندارم سنجیده شده است. نتیجه اینکه در پاسخ به سوال ۲ و ۴ تعداد موافقین از مخالفین بیشتر و معنی دار است و پاسخ به سوال ۶ برعکس تعداد مخالفین از موافقین بیشتر است. تعداد افراد موافق و مخالف در پاسخ به سوالات ۱، ۳ و ۵ اختلاف معناداری ندارد.

جدول ۱: سنجش پاسخهای افراد به سوالات

سوال	تعداد موافق	تعداد مخالف	تعداد بی نظر	آماره آزمون	p-مقدار	نتیجه
۱	۵۹	۵۸	۳۲	-۰/۸۲۳	۰/۴۱۱	تعداد موافقین و مخالفین اختلاف معنی دار ندارد.
۲	۱۲۵	۹	۱۵	-۸/۷۶۳	<۰/۰۰۱	تعداد موافقین از مخالفین بیشتر و معنی دار است.
۳	۴۲	۷۶	۳۱	-۱/۶۰۲	۰/۱۰۹	تعداد موافقین و مخالفین اختلاف معنی دار ندارد.
۴	۱۰۶	۹	۳۳	-۸/۱۸۴	<۰/۰۰۱	تعداد موافقین از مخالفین بیشتر و معنی دار است.
۵	۶۱	۷۷	۱۱	-۱/۱۹۳	۰/۲۳۳	تعداد موافقین و مخالفین اختلاف معنی دار ندارد.
۶	۲	۱۳۷	۱۰	-۱۰/۲۸۶	<۰/۰۰۱	تعداد مخالفین از موافقین بیشتر و معنی دار است.

<sup>۹</sup> پرسش‌ها در صفحه پیوست مقاله آمده است.

<sup>۹</sup> از راهنمایی جناب آقای دکتر محمد بلبلیان قالیباف عضو هیأت علمی گروه آمار دانشگاه حکیم سبزواری جهت تحلیل‌های آماری سپاسگزارم.

برای بررسی تاثیر جنسیت بر پاسخ افراد به شش سوال پرسشنامه از آزمون ناپارامتری من-ویتنی استفاده شده و پاسخهای افراد در دو جنس با یکدیگر مقایسه شده که نتیجه این آزمون نشان می دهد زنان فقط در پاسخ به سوال ۲ بیشتر از مردان با موضوع موافق هستند و میان پاسخهای زنان و مردان اختلاف معناداری به چشم می خورد.

آزمون ناپارامتری من-ویتنی برای بررسی تاثیر دین و مذهب بر پاسخ افراد به شش سوال پرسشنامه به کار گرفته شده و پاسخهای افراد در دو گروه با یکدیگر مقایسه شده است. نتیجه این آزمون گویای این مطلب است که در پاسخ به سوال اول، دوم و چهارم افراد مذهبی بیشتر از افراد غیر مذهبی با این موضوع موافق هستند و این اختلاف معنی دار است. بررسی پاسخها در سوالات ۳، ۵ و ۶ نشان می دهد مذهب اختلاف معناداری را در پاسخها ایجاد نکرده است.

برای بررسی تاثیر تحصیلات بر پاسخ افراد به شش سوال پرسشنامه از آزمون ناپارامتری کروسکال-والیس استفاده شده و پاسخهای افراد در سطوح مختلف تحصیلی با یکدیگر مقایسه شده است، از آنجا که در برخی سطوح تحصیلی تعداد مشاهدات بسیار کم است برخی سطوح با یکدیگر ادغام شده و تحصیلات افراد در سه سطح مد نظر قرار گرفته است. بر بنیاد پرسشنامه طراحی شده و پاسخهای دریافت شده آن سطوح تحصیلی تفاوتی در دیدگاه فرد نسبت به عشق ایجاد نکرده است.

از آزمون ناپارامتری کروسکال-والیس برای بازکاوی تاثیر وضعیت اقتصادی بر پاسخ افراد به شش سوال پرسشنامه استفاده شده و پاسخهای افراد در سه گروه با یکدیگر مقایسه شده است. به رغم پیش فرض نگارنده، وضعیت سه گروه معیشتی (سطح پایین، سطح متوسط و مرفه) در درک و دریافت از عشق و پاسخ به سوالات پرسشنامه حاضر تمایز معناداری ندارد.

برای بررسی تاثیر گویش افراد بر پاسخ آنها به شش سوال پرسشنامه از آزمون ناپارامتری من-ویتنی استفاده شده و پاسخهای افراد در دو جنس با یکدیگر مقایسه شده است. با توجه به اینکه در نمونه های مورد مطالعه تعداد افراد با گویشهای ترکی، کردی و لری کم است این افراد را به عنوان گویش غیر فارسی در یک دسته در نظر گرفته ایم. نتیجه این که گویش تأثیری بر دیدگاه فردی پیرامون عشق ندارد.

برای مطالعه تاثیر سن افراد بر پاسخ آنها به شش سوال پرسشنامه، افراد را در ۵ گروه سنی در نظر گرفته و از آزمون ناپارامتری کروسکال-والیس استفاده شده است. نتیجه این آزمون در جدول زیر گزارش شده است. همان گونه که مشهود است نوعی نوسان کاهشی و افزایشی در دهه های مختلف زندگی افراد در مسأله عشق دیده می شود که مخاطب را به تأمل وا می دارد.

جدول ۲: پاسخگویی به سوالات بر مبنای سن

سوال	گروه سنی	تعداد	میانگین رتبه ها	آماره آزمون	p- مقدار	نتیجه

<p>با افزایش سن پاسخ افراد به این سوال افزایش می‌یابد و در گروه سنی ۴۰ تا ۵۰ سال به حداکثر می‌رسد، اما در گروه سنی بیشتر از ۵۰ سال با کاهش همراه است و این اختلاف معنی‌دار می‌باشد.</p>	۰/۰۲۵	۱۱/۱۶۵	۶۳/۶۴	۴۲	کمتر یا مساوی ۲۰ سال	۱
			۶۶/۸۸	۴۶	۲۰ تا ۳۰ سال	
			۷۸/۴۶	۲۳	۳۰ تا ۴۰ سال	
			۹۵/۶۷	۲۴	۴۰ تا ۵۰ سال	
			۷۳/۵۰	۱۰	بیشتر از ۵۰ سال	
<p>از گروه سنی ۲۰ تا ۳۰ سال با افزایش سن پاسخ افراد به این سوال افزایش می‌یابد و در گروه سنی ۴۰ تا ۵۰ سال به حداکثر می‌رسد، اما در گروه سنی بیشتر از ۵۰ سال با کاهش همراه است و این اختلاف معنی‌دار می‌باشد.</p>	۰/۰۳۶	۱۰/۲۸۴	۷۱/۳۷	۴۲	کمتر یا مساوی ۲۰ سال	۲
			۶۴/۲۰	۴۶	۲۰ تا ۳۰ سال	
			۸۰/۸۰	۲۳	۳۰ تا ۴۰ سال	
			۹۰/۳۸	۲۴	۴۰ تا ۵۰ سال	
			۶۰/۷۰	۱۰	بیشتر از ۵۰ سال	
<p>با افزایش سن پاسخ افراد به این سوال افزایش می‌یابد و در گروه سنی ۳۰ تا ۴۰ سال به حداکثر می‌رسد، اما در گروه سنی ۴۰ تا ۵۰ سال افت شدید دارد و در گروه سنی بیشتر از ۵۰ سال مجدداً روند افزایشی دارد و این اختلاف معنی‌دار می‌باشد.</p>	۰/۰۰۳	۱۵/۷۲۴	۶۵/۹۹	۴۲	کمتر یا مساوی ۲۰ سال	۳
			۶۹/۶۲	۴۶	۲۰ تا ۳۰ سال	
			۱۰۲/۲۶	۲۳	۳۰ تا ۴۰ سال	
			۶۱/۶۹	۲۴	۴۰ تا ۵۰ سال	
			۷۷/۸۵	۱۰	بیشتر از ۵۰ سال	
<p>بین دیدگاه افراد در گروه‌های سنی متفاوت اختلاف معنی‌داری وجود ندارد.</p>	۰/۰۸۱	۸/۳۰۱	۶۲/۶۴	۴۲	کمتر یا مساوی ۲۰ سال	۴
			۶۸/۹۵	۴۶	۲۰ تا ۳۰ سال	
			۸۲/۱۷	۲۳	۳۰ تا ۴۰ سال	
			۸۷/۴۸	۲۳	۴۰ تا ۵۰ سال	
			۷۳/۵۵	۱۰	بیشتر از ۵۰ سال	
<p>با افزایش سن پاسخ افراد به این سوال افزایش می‌یابد و در گروه سنی ۳۰ تا ۴۰ سال به حداکثر می‌رسد، و در دو گروه سنی بعد روند کاهشی دارد و این اختلاف معنی‌دار می‌باشد.</p>	۰/۰۱۳	۱۲/۷۵۹	۶۱/۴۵	۴۲	کمتر یا مساوی ۲۰ سال	۵
			۶۵/۹۷	۴۶	۲۰ تا ۳۰ سال	
			۹۲/۰۰	۲۳	۳۰ تا ۴۰ سال	
			۸۶/۲۷	۲۴	۴۰ تا ۵۰ سال	
			۷۸/۳۰	۱۰	بیشتر از ۵۰ سال	

بین دیدگاه افراد در گروه های سنی متفاوت اختلاف معنی داری وجود ندارد.	۰/۲۸۷	۵/۰۰۴	۷۹/۶۰	۴۲	کمتر یا مساوی ۲۰ سال
			۶۸/۲۵	۴۶	۲۰ تا ۳۰ سال
			۷۰/۵۲	۲۳	۳۰ تا ۴۰ سال
			۶۶/۴۸	۲۴	۴۰ تا ۵۰ سال
			۸۸/۵۰	۱۰	بیشتر از ۵۰ سال

در مجموع از میان متغیرهای بررسی شده باورهای مذهبی، سن و جنسیت بر نگرش افراد به مقوله عشق تأثیرگذار بوده و نحوه مواجهه با آن را دگرگون کرده است. سایر عوامل اختلاف معناداری را در برداشت افراد ایجاد نکرده است.

## دستآورد

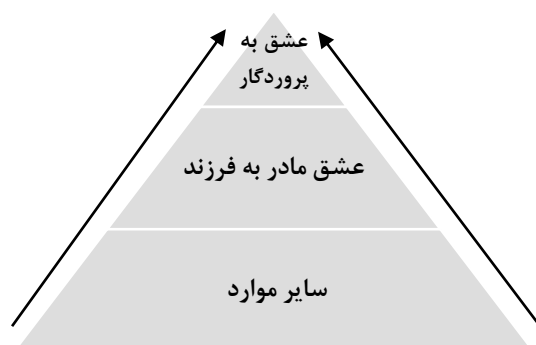
کاربست نظریه ربط در متن عرفانی نشان داد که فرایند ادراک و فهم پیام توسط خواننده از یک مسیر کاملاً استنباطی صورت می پذیرد و نیازمند بررسی پاره گفتارها و یا انگاره های موجود در متن است. از گذر این مقدمات نتایج حاصل می شود که پیش فرض هایی در مورد معنای پیام گوینده (شاعر یا نویسنده) را در بر می گیرد. هم سنجی انگاره های متنی بر اساس نظام بافتی، ادراکی و محیطی خواننده از یکی به دیگری سبب کشف معانی استنباطی متفاوت از یک متن واحد می شود؛ به بیان دیگر از منظر مخاطب، عشق معنایی تجویزی و از پیش تعیین ندارد و اساساً پدیده ای متکثر است و از آنجا که بیان تجربه های متفاوتی در حوزه عرفان چنانکه عرفا گفته اند با کلمات و عبارات غیر ممکن است، پیام عارف در قالب نظام متشکل از انگاره های بافتی به صورت تلویحی به مخاطب عرضه شده و همین مسأله سبب ایجاد تکثرات معنایی بیرون از جهان عرفان شده است. بر اساس نظریه ربط این تلویحات طیفی از اشارات قوی و ضعیف را شامل می شوند که خواننده متن بسته به اطلاعات دانشنامه ای و داشته های حافظه بلند مدت و کوتاه مدت و نیز بافت ادراکی خود و موارد دیگر به تفسیر آن ها می پردازد و هر زمان که انتظار وی از ربط پیام گوینده کافی ب نظر برسد، دست از تلاش ذهنی بر می دارد.

در همین راستا با استفاده از پرسشنامه ای که بر مبنای نظریه ربط و اهمیت دلالت های بافتی بر روش فهم اکتشافی کلام تهیه شد عواملی همچون سن، جنس، تحصیلات، اعتقادات و... مورد بررسی قرار گرفت و نشان داد که برخی از این عوامل می تواند بر دریافت خواننده از عشق در بازخوانی متون عرفانی و جز آن اثرگذار باشد.

از خلال مواردی که ذکر شد در بازخوانی معاصر از متن عرفانی می توان به سه گفتمان مستقل و رو در رو دست یافت: یکی از این گفتمان ها از اساس با تفکر مجاز مخالف است و راه عشق حقیقی را از عشق مجازی سوا می داند. دیگری با توجه به بازتعریف معنای مجاز به وجود سلسله مراتبی در عشق قایل است و عشق ازلی را نفی نمی کند و در عین حال به تفکر «المجاز قنطره الحقیقه» پایبندی دارد. گفتمان سوم به تفکیک عشق به زمینی و آسمانی یا حقیقی و مجازی اعتقادی ندارد و برای عشق حقیقی در نظر دارد که فارغ از این مسائل از قداستی ویژه بهره مند است. به قول سعدی:

ما را نظر به خیر است در حسن ماه رویان آن کو به شر کند میل او خود بشر نباشد (سعدی: غزل شماره ۱۹۸)

از این رو در راستای درک و دریافت درست تری از عشق هر می پیشنهاد می شود که در بالاترین سطح آن عشق به پروردگار قرار دارد و در دامنه سایر موارد عشق که حرکتی صعودی را به سمت معشوق ازلی می پیمایند. در این صورت تفکیک عشق حقیقی از مجازی - چنان که قدما گفته اند - الزامی ندارد. بحث بر سر ظرفیت وجودی انسانهاست و درک و دریافت عشق چنان که باید و شاید. آنچه انسانها به عنوان میراث معنوی از عشقی که پروردگار در دلهايشان نهفته است، به همراه دارند سبب می شود که در برهه های مختلف زندگی آن را به نوعی تجربه کنند تا بتوانند نه فقط به اسم عاشقی بلکه به رسم و حقیقت آن نیز متخلق شوند:



بنابراین چندان دور از ذهن نمی نماید اگر مخاطب عام (فاقد سواد عرفانی) در دریافت از اشعار دچار نوعی انحراف معیار بشود و چنان که از سابقه تجربیات عرفانی انتظار می رود از شعر یا متن برداشت نکند. این مسأله حاصل تداخل در شبکه های معنایی ذهن مخاطب است و به دلیل وجود تلویحات قوی و ضعیف انتقال پیام چنانکه در نظریه ربط تأکید می شود از فرستنده به گیرنده اتفاق نیفتاده است و مغز ساده ترین و نزدیک ترین معنی را بر بنیان عوامل پیش گفته به گویشور پیشنهاد می کند. حال اگر کسی از متن عرفانی معنایی را افاده کند که در رساخت آن به ذهن متبادر می گردد، اشتباهی مرتکب نشده است. در هر صورت فضای ادراکی ما ظرف معانی گوناگون است و ذهن انسان در مواجهه با یک مسأله واکنشهای متفاوتی از خود به نمایش می گذارد.

نکته دیگر اینکه گاهی برداشت خواننده با توضیحات شخص ثالثی تغییر می کند؛ به بیان دیگر پس از شرح دیگری برداشت معنای خواننده از متن تغییر می کند و مثلاً از محدوده مجاز به قلمرو حقیقت قدم می گذارد. آنچه مسلم است اثر عرفانی به مثابه جامعه زبانی در نظر گرفته شده است که واژگان در آنها با معانی سیال در چرخشند و آنکه معنایی را در لحظه برای متن برداشت می کند ذهن خواننده است و این بازنمایی های ایدئولوژیک خواننده از متن عرفانی است که تعیین کننده معنای جهان مفروضات متن است و نمی توان گفت:

۱. متون عرفانی تنها یک معنا دارند و آن مقصود گوینده متن است.
۲. متون عرفانی معانی مختلف و متکثری دارند و صاحب متن به تمامی آن معانی وقوف داشته است و هر معنایی که مخاطب دریافت می کند معنای صحیح متن است.
۳. متن عرفانی لزوماً معنای واحدی را افاده نمی کند اما معانی متکثر نیز لزوماً مراد گوینده نیست و ممکن است صحیح نباشد.



الگوی مفیدی که اسپربر و ویلسون برای تبیین و تفسیر ادبی در اختیار ما می‌گذارد، مسئولیت مؤلف را در معانی قصد نشده به رسمیت می‌شناسد و علاوه بر آن به جای اینکه میان معنای مورد نظر گوینده-شاعر و معنایی که شنونده-خواننده استنباط می‌کند تمایز قائل شود، پیوستاری معنایی را بین این دو در نظر می‌گیرد و آن دو را در بستر ارتباط زبانی معنا دار بر می‌شمرد. به عبارت دیگر بسته به اهداف گفتگو و بافت رویداد زبانی انتظار مشارکت کنندگان یا مخاطبان است که کمیت، کیفیت، موضوعیت و شیوه بیان اطلاعات تعیین شود. در این میان نه فقط تعالی ذهنی بلکه انحطاط فکری یک گفتمان و یا یک فرد می‌تواند بر درک و دریافت ناصحیح از متن عرفانی اثر بگذارد.

به همان میزان الزامات تاریخی، فرهنگی و اجتماعی هم می‌توانند دریافت مخاطب از اثر ادبی-عرفانی را تحت الشعاع قرار دهد. پس نمی‌توان از مطالبات گفتمان‌های موجود در جامعه و نحوه مواجهه مخاطب با متن در حالی که زیر سیطره آن قرار دارد غفلت کرد. گفتمان‌های غالب نوع خاصی از معنا را مطالبه و حاکم می‌کنند. برای مثال گفتمان سیاست، عشق را در حب به وطن خلاصه می‌کند؛ گفتمان مذهب و گفتمان عرفان پروردگار احد و واحد و معشوق ازلی (خداوند) را هسته اصلی و حقیقی عشق قلمداد می‌کند و گفتمان نسل جوان در قرن بیست و یکم بر تظاهرات جسمانی معشوق تکیه دارد.

این گونه است که دال مرکزی معشوق خود منشأ تعارضات و تفاسیر دیگرگونه به حساب می‌آید و می‌تواند بازنمایی‌های مختلفی را به تصویر بکشد و حتی نقش دال‌های شناوری چون عاشق و رقیب را به عقب براند. از سوی دیگر عرفان یعنی شناخت و هر کس به میزان ظرف وجودی اش از این جام قبسی بر می‌گیرد؛ پس نمی‌توان حکم کلی صادر کرد که همه مخاطبان چه به لحاظ میزان خردمندی یا سن و سال و حتی جنسیت به یک معنای مشابه دست یابند. در همه گفتمان‌هایی که بر ساخته عشق هستند، معشوق یگانه در قلمرو عشق مرکزیت دارد و عاشقان متکثر هستند.<sup>۱۳</sup> حال تصور عشاق از معشوق به عدد نفوس الخلاق می‌تواند متکثر باشد. چنانکه مولانا نیز در مناظره موسی و شبان به درستی اشاره کرده است. بدین ترتیب برآیند آنچه پیرامون عوامل مؤثر بر تکوین معنا ذکر شد نشان می‌دهد که دامنه معنایی عشق، مقوله ای متعین و بسته نیست.

در پایان نظریه ربط الگویی کاربردی را برای تبیین و تفسیر متون ادبی و به ویژه متون عرفانی در اختیار خواننده می‌نهد که با بهره‌گیری از آن می‌توان هم جایگاه مؤلف و هم اهمیت مخاطب را در بافتار متن و کشف ربط بهینه به رسمیت پذیرفت.

<sup>۱۳</sup>. حتی اگر نگاهی به بیانیه مکتب وقوع بیندازیم در می‌یابیم که آن معشوق خوار و ذلیل که مورد بی‌مهری عاشق قرار گرفته است همچنان نقش شخصیت اول را ایفا می‌کند و در مرکز توجه مخاطب است.

## پیوست

### پرسشنامه

\* جنسیت: زن  مرد  \* سن: \* تحصیلات:

\* نژاد: ایرانی  غیر ایرانی (نام ببرید)

\* طبقه اجتماعی: مرفه  سطح متوسط  سطح پایین

\* گویش: فارسی  ترکی  لری  کردی  سایر (نام ببرید)

\* وضعیت اعتقادی خانواده: مذهبی  غیر مذهبی

\*\*\*\*\*

• با توجه به تجربیات زیسته و تفکرات شخصی خود به پرسشهای زیر پاسخ دهید.

- عشق حقیقتی است که تنها به وجود اقدس پروردگار اشاره دارد.  
کاملاً مخالفم  مخالفم  نظری ندارم  موافقم  کاملاً موافقم
- عشق موهبتی است که در وجود همه انسانها نهفته است و می توان از این مفهوم برداشتی دو سویه داشت یعنی هم عشق حقیقی (عشق به پروردگار) و هم عشق مجازی (عشق به غیر از پروردگار) را اراده کرد.  
کاملاً مخالفم  مخالفم  نظری ندارم  موافقم  کاملاً موافقم
- عشق مجازی یعنی عشق غیر واقعی  
کاملاً مخالفم  مخالفم  نظری ندارم  موافقم  کاملاً موافقم
- عشق در همه جا جاری و ساری است و لازم است برای آن طیفی طبقاتی را ترسیم کرد که در متعالی ترین قسمت آن عشق به خدا و در بخشهای دیگر اقسام دیگر عشق وجود دارد.  
کاملاً مخالفم  مخالفم  نظری ندارم  موافقم  کاملاً موافقم
- عشق همان دوست داشتن است.  
کاملاً مخالفم  مخالفم  نظری ندارم  موافقم  کاملاً موافقم

۶. عشق همان هوس است.

- کاملاً مخالفم    مخالفم    نظری ندارم    موافقم    کاملاً موافقم

آماده انتشار

- آقا گل زاده، فردوس (۱۳۹۲). فرهنگ توصیفی تحلیل گفتمان و کاربردشناسی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن عربی، محی الدین (۱۳۹۵). فتوحات مکیه. ترجمه محمد خواجهی. تهران: مولی.
- اوله مارتین اسکیلئوس ۱۳۹۳. درآمدی بر فلسفه و ادبیات. ترجمه محمد نبوی. تهران: آگه. ص ۱۳۹
- بامشادی، پارسا و دیگران (۱۳۹۵). «بررسی معنایی سه حرف اضافه ... در کردی گورانی از دیدگاه شناختی». جستارهای زبانی. دوره ۷. ش ۴. صص ۵۹-۸۰.
- جم، بشیر (۱۴۰۰). «بررسی گسترش معنا و بافت کاربردی واژه ها و عبارتهای مذهبی در فارسی گفتاری بر پایه نظریه ربط». مجله زبانشناسی و گویشهای خراسان. سال ۱۳. ش ۴. پیاپی ۲۴. ۵۵-۸۱
- خواجه عبدالله انصاری (۱۳۴۹). رسایل. تصحیح وحید دستگردی. تهران: کتابفروشی فروغی.
- ستوده نیا محمدرضا و مهدی حبیب الهی (۱۳۹۳). «نقش بافت درون زبانی در تفسیر آیات مشابه قرآنی». پژوهشنامه قرآن و حدیث. دوره ۸. پاییز و زمستان. ش ۱۵. صص ۵۵-۸۸.
- سلطانی، سیدعلی اصغر (۱۳۸۷). قدرت، گفتمان و زبان: سازوکارهای قدرت در جمهوری اسلامی ایران. تهران: نشر نی.
- شمس مهدی و محمد مشکات (۱۳۹۶). «نقدهایی بر نظریه معنا در فلسفه تحلیلی ادبیات». فلسفه. سال ۴۵. شماره ۲. صص ۶۱-۹۳.
- صفوی، کورش (۱۳۹۲). کدام معنی؟ علم زبان. ش ۱. دوره اول. ۱۱-۴۰.
- عرفانی بیضایی محمد جواد و نرجس کوچکی (۱۴۰۱). «بررسی چگونگی دریافت معنای گوینده در استعاره بر اساس نظریه ربط در شعر قیصر امین پور». زبان شناخت. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. سال سیزدهم. شماره ۱. صص ۳۵۵-۳۷۹
- مقدمی، محمد تقی (۱۳۹۰). «نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موف و نقد آن». معرفت فرهنگی و اجتماعی. سال ۲. ش ۲. صص ۹۱-۱۲۴.
- مولوی، جلال الدین (۱۳۸۸). فیه ما فیه. تصحیح توفیق سبحانی. تهران: بارسه.
- نزهت، بهمن و دیگران (۱۳۹۷). «سیر و تطور نظریه «عشق» در آرا و اندیشه‌های عرفانی-فلسفی روزبهان و ابن دباغ». متن پژوهی ادبی. دوره ۲۲. ش ۷۶. صص ۳۲-۳۷.
- یول، جرج (۱۳۷۹). کاربرد شناسی زبان. ترجمه محمد مهدی رجبی و منوچهر توانگر. چاپ ۴. تهران: سمت

Grice, H. P. (1967). *Logic and conversation: William James Lectures*. Harvard.  
 In *studies in the way of words* (1989) (pp.1-143). Cambridge, Mass: Harvard University Press.

- Grice, P. (1975). *Logic and Conversation in Cole*. Pp. 45-60.
- Nerlich Brigitte (1990). *Change in Language*. First published. London: Routledge
- Sperber, D., & Wilson, D. (1986). *Relevance: communication and cognition*. 2nd edition. Oxford: Blackwell.
- Sperber, D., & Wilson, D. (2002). *Relevance theory. Handbook of pragmatics*. Oxford: Blackwell.
- Wilson, D. and Sperber, D. (2004). *Relevance theory*. In L. Horn and G. Ward (eds) *The Handbook of Pragmatics*, pp. 607--32. Oxford: Blackwell.
- Wilson, D. and Sperber, D. (1994) *Outline of Relevance Theory*. *Links & Letters* 1, 85-106
- Wilson, D. and Sperber, D. (2012) *Meaning and Relevance*. Cambridge University Press; First Edition.
- Wilson, D. & Carston, R. (2008), "Metaphor and the 'emergent property' problem": a relevance-theoretic approach. *The Baltic International Yearbook of Cognition, Logic and*

# آماده انتشار